پس براى آنان پیکر گوساله‌اى که صدایى داشت بیرون آورد، و [او و پیروانش‌] گفتند: «این خداى شما و خداى موسى است، و [پیمان خدا را] فراموش کرد.» (88) مگر نمى‌بینند که [گوساله‌] پاسخ سخن آنان را نمى‌دهد و به حالشان سود و زیانى ندارد؟ (89) و در حقیقت، هارون قبلا به آنان گفته بود: «اى قوم من، شما به وسیله این [گوساله‌] مورد آزمایش قرار گرفته‌اید، و پروردگار شما [خداى‌] رحمان است، پس مرا پیروى کنید و فرمان مرا پذیرا باشید.» (90) گفتند: «ما هرگز از پرستش آن دست بر نخواهیم داشت تا موسى به سوى ما بازگردد.» (91) [موسى‌] گفت: «اى هارون، وقتى دیدى آنها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد، (92) که از من پیروى کنى؟ آیا از فرمانم سر باز زدى؟» (93) گفت: «اى پسر مادرم، نه ریش مرا بگیر و نه [موى‌] سرم را، من ترسیدم بگویى: میان بنى‌اسرائیل تفرقه انداختى و سخنم را مراعات نکردى.» (94) [موسى‌] گفت: «اى سامرى، منظور تو چه بود؟» (95) گفت: «به چیزى که [دیگران‌] به آن پى نبردند، پى بردم، و به قدر مشتى از رد پاى فرستاده [خدا، جبرئیل‌] برداشتم و آن را در پیکر [گوساله‌] انداختم، و نفس من برایم چنین فریبکارى کرد.» (96) گفت: «پس برو که بهره تو در زندگى این باشد که [به هر که نزدیک تو آمد] بگویى: [به من‌] دست مزنید و تو را موعدى خواهد بود که هرگز از آن تخلف نخواهى کرد، و [اینک‌] به آن خدایى که پیوسته ملازمش بودى بنگر، آن را قطعاً مى‌سوزانیم و خاکسترش مى‌کنیم [و] در دریا فرو مى‌پاشیم.» (97) «معبود شما تنها آن خدایى است که جز او معبودى نیست، و دانش او همه چیز را در بر گرفته است.» (98)